

## مبارزه طبقاتی در فرانسه و وظایف کمونیست‌های انقلابی

### ف. فرخی

هر انسان شریفی با دیدن بپاخیزی دوباره فرانسه به وجد آمده است، نسلی از کسانی که قهرمانی‌های کمون پاریس را آفریدند، مجدداً و اینبار در قامت تمام فرانسه، قد برافراشته اند. کسانی که خود را مارکسیست می‌نامند هم از گوشه و کنار دنیا مراتب شغف و همدلی خود را با طبقه کارگر فرانسه به روشهای مختلف اعلام کرده اند. کسانی فقط پیام تبریکی فرستاده اند و ابراز شادی کرده اند، کسانی کمی فراتر رفته اند و در نقش خبررسانی هم عمل میکنند و در بهترین موردش معدودی هم تلاش کرده اند که تحلیلی از اوضاع بدست دهند. اما آیا این کافیست؟ آیا حتی تنها همین نقش تحلیل اوضاع را هم که در نظر بگیریم، کمونیست‌ها به نقش خود عمل کرده اند؟

مسئله نه. کمونیست‌های انقلابی میبایست اوضاع را تحلیل طبقاتی کنند. تحلیل مشخص از اوضاع مشخص. طبقه کارگر باید در همین بررسی‌ها دریابد که فقط میتواند به کمونیست‌های انقلابی اعتماد کند. فقط اینها هستند که واقعاً خواهان جلو سوق دادن مبارزه طبقاتی کارگراند. اینانند که قادرند صف دوست و دشمن را به طبقه‌شان نشان دهند و در پیچ و خم مبارزه وسعت دید خود را که میبایست تمام طبقه کارگر را شامل شود، از دست ندهند.

### حال این اوضاع چه هستند؟

اوضاع اقتصادی جهانی متأثر از یکی از عمیق‌ترین بحران‌هایی بوده که سرمایه داری در طول عمر خود به چشم دیده است. هیچ کشوری از مضرات این بحران در امان نبوده است. چه بخش‌های مالی و چه شاخه‌های مختلف صنعتی و کشاورزی هیچ کدام از لرزه‌های آن در امان نبوده اند.

در عرصه سیاسی در اکثر کشورهای غربی دهه ای از تسلط دولتهای نئولیبرال را شاهد بوده ایم. توجه به اپوزیسیون این دولتها هم بسیار حائز اهمیت است، چرا که اکثراً متشکل از سوسیال دمکراتها میباشد، که خود در دوره‌های قبلی دولتهای رفاه را در دست داشتند و لیبرالها را در اپوزیسیون.

دولتهای سرمایه بدون هیچ تردید و دودلی پولهای بسیار هنگفتی را به حساب بانکها و شرکتهای بیمه و شرکتهای صنعتی در حال ورشکستگی ریختند تا آنها را از این وضع نجات دهند. این بدین معنی بود که بانکهایی که در اثر قماربازی در حال زوال بودند و شرکتهایی که در رقابت در بازار جهانی محکوم به شکست شده بودند، با پول مالیات مردم، که بودجه دولت چیزی بجز آن نیست، قادر به ادامه حیات شدند. تأثیر این معامله از سویی دیگر این بود که کفگیر این بودجه‌های دولتی به ته دیگ خورد و برای حفظ دولتهای سرمایه میبایستی دوباره بازسازی میشدند.

جنبش کارگری سالیان سال است که در وضعیتی تدافعی بسر میبرد، و در ابتدای این اوضاع و احوال هم هیچ حرکت قابل توجهی از خود نشان نداد. دلایل این رخوت بسیارند و تحلیل آن در حوصله این نوشته نیست، اما عدم تشکل عنصر آگاه و عدم کار منسجم و منضبط آن در بین طبقه از دلایل مهم میباشد.

دولتهای سرمایه برای برون رفت از این وضعیت بحرانی - جهانی هر کدام با برنامه ای جلو آمده اند. نقطه مشترک این برنامه ها البته این است که همه در این توافق دارند که این طبقه کارگر است که باید عواقب این بحران را بدوش بکشد. اما در این بین رقابت این دو گروه بزرگ سیاسی، لاقل در اروپای غربی، نیز که به نوبت تسلط بر دولت سرمایه را در دست داشته اند، به چشم میخورد. مخرج مشترک برنامه لیبرالها بطور کلی در سطح اروپا در این بوده که باید هجوم بسیار وحشیانه ای برای بازپس گیری دستاوردهای کارگران در زمینه های اقتصادی، اجتماعی و ... صورت گیرد. اینها در این راه از بکارگیری هیچ ابزاری شرمی از خود نشان نداده اند (مثلاً بکارگیری لولوی ناسیونالیسم و راسیسم در پارلمانهایشان و براه انداختن امواج ناسیونالیستی به عنوان نیروی مادی پشتوانه دولتهایشان). سوسیال دمکراتهای در اپوزیسیون هم از طرف دیگر برنامه خود را بر مبنای شعار کار بیشتر بنانهاده اند و البته بازهم نوکری به درگاه سرمایه را از این طریق به نمایش گذاشته اند، اما نیروی مادی پشتوانه اینها سنتاً سندیکاهای کارگری میباشند و خصیصه دوره ای که در آن بسر میبریم، بکارگیری این پشتوانه بطور وسیع تری از گذشته میباشد (چون مدتها به دست فراموشی سپرده شده بود).

آری پرولتاریای فرانسه موج عظیمی از اعتصابات و تظاهرات را در اعتراض به لایحه ضدکارگری دولت سارکوزی در مورد افزایش سن بازنشستگی و افزایش سالهای کار (در ادامه سیاست یادشده بالا) براه انداخت و بسیاری از فعالیتهای اقتصادی - اجتماعی فرانسه را از این طریق کاملاً فلج کرد. این اعتراضات که با پشتیبانی وسیع دانشجویان و دانش آموزان همراه بوده است، به درخواست اتحادیه های کارگری براه انداخته شده اند.

چیزی که آشکار است این است که بالطبع زمینه این اعتصابات و اعتراضات در اوضاع یادشده بالا میباشد و اعتراض به اصلاح لایحه بازنشستگی تنها جرقه ای بود برای شعله ور شدن اینها و ذوب شدن یخ خمودگی جنبش کارگری، و اینکه این اعتراضات بدون شک بایست به فراسوی این خواسته های ابتدایی کشیده شوند. نکته بسیار اساسی تر اینکه سوسیال دمکراتهای رانده شده از قدرت سیاسی، که همانطور که در بالا گفته شد پشتوانه عملی خود را از سندیکاها تأمین میکنند، سعی خواهند کرد که این مبارزات را به خود نسبت دهند و مهمتر از آن اینکه توسط رؤسای سندیکاهای طرفدارشان آنها را محدود به خواسته های تدافعی و پیش پا افتاده کنند و رامشان کنند، تا اینکه آنها تنها وسیله ای شوند برای بازپس گیری قدرت دولتی توسط سوسیال دمکراتها.

از این جهت کمونیستهای انقلابی موظفند که اولاً طبقه کارگر را از خطر تبدیل شدن به آلت دست سوسیال دمکراتهای خائن برای خزیدن مجدد به قدرت سیاسی و نوکری درگاه سرمایه

آگاه و برحذر دارند. دوماً باید تلاش شود که طبقه کارگر از حالت تدافعی خارج شده و تدارک حمله ای وسیع را علیه سرمایه ببیند. این نکته البته همراهی طبقه کارگر لاقلاً دیگر کشورهای بزرگ اروپای غربی را که نسبتاً در همان وضعیت کارگران فرانسه قرار داشته و میبایست مترصد تهاجمی از همین نوع از جانب سرمایه کشورهای خود باشند، می طلبد. سوماً اینکه طبقه کارگر میبایست که هر لحظه مراقب سازشکاری سندیکاهاى خود بوده، و اجازه ندهد که آنها به عنوان آشنانشان مبارزه طبقاتی عمل کنند (چیزی که تاریخاً به اثبات رسیده)، مدام آنها را به جلو سوق داده و در صورت لزوم از محدوده آنها فراروند.

آیا طبقه کارگر فرانسه کمون دیگری خواهد آفرید؟ این سنوالی است که تمام کمونیستهای انقلابی آرزوی داشتن جوابی مثبت برای آنها، اما واقعیت این است که رخدادی کمون وار این بار نه تنها نمیتواند در محدوده پاریس، بلکه حتی نمیتواند در محدوده کل فرانسه بگنجد. کمونی دیگر لاقلاً مستلزم پهنه ای به وسعت اروپاست. وانگهی واقعیتی زمخت تر اینکه طبقه کارگر نه تنها در فرانسه بلکه در کل دنیای سرمایه فاقد حزب سیاسی انقلابی خویش است.

پرتوان باد مبارزه طبقاتی در فرانسه  
پیش بسوی انترناسیونال کمونیستی

۲۴ اکتبر ۲۰۱۰  
ف. فرخی